

گزارش سی و دومین جلسه محاکمه‌ی حمید نوری (عباسی) از استکهلم
امیرجوهری لنگرودی

amir_772@hotmail.com



توضیح:

طی هفته دهم سی امین، جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد روز جمعه ۲۳ مهر ۱۴۰۰ برابر ۱۵ اکتبر ۲۰۲۱ به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.

در روز جمعه سید جعفر میرمحمدی برنجستانی، زندانی سیاسی سابق و هوادار سازمان مجاهدین خلق ساکن البانی از طریق ویدئو اسکایپ روز جمعه پانزدهم اکتبر با اظهارات ویدئویی برای دادگاه **بعنوان بیست و یکمین شاکی و شاهد** بعد از خانم ها آقایان:

- ۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمرودی ۴-
- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی
- ۸- مهدی اسحاقی ۹- علی اکبر بندلی (اکبر بندعلی) ۱۰- مسعود اشرف
- سمناتی ۱۱- سولماز علیزاده ۱۲- احمد ابراهیمی ۱۳- فریدون نجفی آریا
- ۱۴- خانم ساراروزدار ۱۵- حسن گلزاری (بخش اول) و حسن
- گلزاری (بخش دوم) ۱۶- مجید جمشیدیت ۱۷- خدیجه برهانی ۱۸- سید
- حسین سید احمدی ۱۹- مهناز میمنت نژاد ۲۰- مهربی حاجی نژاد در این
- دادگاه شهادت داده‌اند.

در این یادداشت اظهارات "سیدجعفر میرمحمدی برنجستانی" زندانی سیاسی سابق، ساکن آلبانی روز جمعه با دادگاه استکهلم را انعکاس می دهد.

مجموع مباحث دادگاه در جوه زبان های سوئدی- فارسی و آلبانی ترجمه و ضبط تصویر و صدا شد.

فضای عمومی اظهارات سید جعفر میرمحمدی برنجستانی ساکن آلبانی به دادگاه استکهلم روز جمعه ۲۳ مهر برابر پانزدهم (۱۵) اکتبر شهادت داد!

رئیس دادگاه: سلام و صبح بخیر و همگی شما به سالن دادگاه استکهلم خوش آمدید و مخصوصا خوش آمد می گوئیم به بازجویی از سید جعفر محمد محمدی برنجستانی و وکیل شاکی نیز خانم "گیتا هدینگ وایبری" هستند. الان تصویر ایشان را به شما نشان می دهیم که ببینید. بازجویی را محدود می کنیم فقط درباره برادر شما "سید عقیل" است.

ابتداء وکیل شما در مقدمه کمی توضیح می دهد. خوب با خانم "گیتا" شروع میکنیم!

وکیل مشاور گیتا: سلام جعفر، این گفتارم درباره برادر جعفر، "عقیل" هست. او متولد ۱۳۳۴ شمسی برابر ۱۹۵۵ میلادی. برای اینکه بیان من برای همه ساده باشد توراً "جعفر" و برادرت را "عقیل" صدا می کنم. امیدوارم که اشکالی نداشته باشد!

جعفر: نه ، خیلی هم خوب

وکیل مشاور گیتا: برادر "عقیل" فعال بوده و از هواداران مجاهدین. او در تظاهرات بزرگی که در تاریخ ۱۹۸۸ برابر ۱۳۶۰ شرکت نمود. در این تظاهرات حدس میزنند که حدود نیم میلیون (۵۰۰۰۰۰) نفر فقط در تهران شرکت کردند. برادر "عقیل" در سال ۱۳۶۰ دستگیر شد و آنگونه که "جعفر" فکرمی کند برایش حدود ده (۱۰) سال حکم بریدند. "عقیل" هم در زندان "اوین" بودند و هم در زندان "گوهر دشت" بعد از اینکه "عقیل" دستگیر شد.

پدر و مادرش خیلی دنبال او گشتند و بعد موفق شدند که او را در سال بعد ۱۳۶۱، که در زندان "اوین" بود، پیداش کنند! پدر و مادرش متوجه شدند

که تغییرات فاحشی در او دیده می شود که نشانه مشخصی بود که مورد شکنجه قرار گرفته است. خانواده "عقیل" حتی در زندان گوهر دشت به ملاقات "عقیل" رفتند.

درباره خود "جعفر" که قرار است، امروز از او بازجویی صورت گیرد. ایشان خودش در زندان نبوده است. اما "جعفر" تحت تعقیب بود و پنهانی در ایران زندگی می کرد و در سال ۱۳۶۲ از ایران خارج شد. "جعفر" به خاطر همین موقعیت زندگی مخفی، این امکان برایش نبود که با پدر و مادرش تماس بگیرد و صحبت کند. سرانجام "جعفر" در سال ۱۳۶۷ موفق شد که با خانواده اش تماس برقرار کند. خانواده به او اطلاع داد که برادرش در زندان "گوهر دشت" است. بعد از مدتی به پدر و مادر "جعفر" خبر دادند که بیا و وسایل پسر را در زندان "اوین" تحویل بگیرید.

"جعفر" با افراد دیگری نیز خودش شخصا صحبت داشت و همه بر آن بودند که "عقیل" ابتداء در زندان "اوین" و سپس او را به "گوهر دشت" بردند و در آن زندان هم اعدام شد. "جعفر" درباره پدر و مادرش، نمی داند که آنها اصلا آنها زنده اند ولی حدس اش این است که آنها هم فوت کرده اند و همچنین درباره بقیه خواهر و برادرش هم اطلاع ندارد، ولی فکرمی کند که آنها در ایران باشند. در مقدمه همین حرف ها را می خواستم بگویم .
مرسی

رئیس دادگاه: ممنونم از شما خانم گیتا. حالا تصویر دادستان را به شما نشان می دهیم .

خواستم به اطلاع جعفر برسانم که این بازجویی با تصویر و صدا، فیلم برداری می شود و الان رشته کلام را دست دادستان می دهیم. بفرما دادستان: جعفر من اسمم "کریستینا لیندوف کارلیسون" هست . من یکی از دادستان ها این پرونده هستم و بازجویی را امروز من با تو انجام می دهم! در حین بازجویی این خیلی مهم است که مشخص باشد، چیزهایی که خودت دیدی و شنیدی و چیزهایی که نقل قول از دیگران شنیدی. باشه؟

جعفر: حتما

دادستان: درست است که برادرت "عقیل" در سال ۱۳۶۰ دستگیر شد؟

جعفر: بله ، درست است!

دادستان: او چند سالش بود، آنگاه که دستگیر شد؟

جعفر: ابتداء سلام عرض می کنم. برادرم "عقیل" زمانی که دستگیر شد دهم اسفند ۱۳۶۰، برادرم ۲۶ سالش بود

دادستان: توجه شکلی خبردار شدی، که برادرت دستگیر شده است؟

جعفر: برادرم "عقیل" در شرایط آنزمان مخفی بود و در خانه ای تنها زندگی می کرد. همانگونه که خانم "گیتا" توضیح دادند، "عقیل" دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود و از مسئولین سازمان دهنده جنبش دانشجویی، دانشگاه تهران بود. در برنامه های تبلیغی انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، که سازمان مجاهدین کانیدا معرفی کرده بود، فعال بود. ولی در فروردین ۵۹ که بدلیل تهاجم پاسداران به دانشگاهها تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" بسته شد، "عقیل" فعالیتش را با جنبش دانشجویی هوادار مجاهدین خلق ادامه داد و بعد از تظاهرات سی (۳۰) خرداد سال ۱۳۶۰، چون چهره ای شناخته شده بود تحت تعقیب قرار داشت، به زندگی مخفی روی آورد. در شب دهم (۱۰) اسفند ۱۳۶۰، "عقیل" در خانه اش بود که پاسداران کمیته همان منطقه ناصر خسرو تهران، به خانه اش هجوم بردند و او را دستگیر کردند و با خودش بردند. من همان شب، بد از دستگیری اش - یکی و دو ساعت بعد تر - برای دیدار او به خانه اش رفتم. صاحبخانه "عقیل" به من گفت: که پاسداران منطقه ناصر خسرو، نزدیک بازار تهران آمدند، او را دستگیر کردند و با کتک زدن و ضرب و شتم، در حالیکه می گفتند "منافق" با خودش بردند!

دادستان: تو و مامان و بابات، یعنی خانواده تان، در کجا زندگی می کردید؟

جعفر: من خودم آنزمان عضو تشکیلات مجاهدین خلق در تهران بودم و بدلیل اینکه تحت تعقیب بودم، مخفی بودم. پدر و مادرم در شمال ایران شهر قائم شهر در (استان مازنداران) زندگی می کردند. من تلفنی با آنها تماس گرفتم و اطلاع دادم که "عقیل" را دستگیر کردند، جهت پیگیری و نجات وضعیت او به تهران بیایند!

دادستان: اسم پدرت چی است؟

جعفر: اسم پدرم سید میران!

دادستان : بعد از اینکه تو زنگ زدی وبه مادروپدرت اطلاع دادی که "عقیل" را گرفتند، بعد چی شد؟

جعفر: مادروپدرم، یکی و دو روز بعد به تهران آمدند. جهت پیگیری وضع برادرم، ابتداء به کمیته "ناصر خسرو" رفتند تا بپرسند که "عقیل" سر نوشت اش چی شد. مادروپدرم در فاصله چند ماه بین زندانهای مختلف در رفت و آمد بودند و پیگیری می کردند که آیا "عقیل" در آنجا هست یا نه. بعد از چند ماه به آنها خبر دادند که "عقیل" در زندان اوین است وبه آنها اجازه ملاقات دادند!؟

دادستان : آیا تو هم توانستی و بروی برادرت را ببینی؟

جعفر: من پیشتر هم توضیح بودم. چون خودم تحت تعقیب بودم وزندگی مخفی داشتم ، امکان پذیر نبود که بروم وبرادرم را ببینم. اگر میرفتم ، دستگیرم می کردند و اعدام می شدم!

دادستان: همانطوری که وکیل مشاور خانم "گیتا" گفت: بعدش تو از ایران خارج شدی وبه بیرون آمدی وهمینطور متوجه شدم که برای تو مشکل بود که با پدر و مادرت، در ایران تماس برقرار کنی.؟

جعفر: ولی من تا قبل از اینکه از ایران خارج بشوم، یعنی پائیز سال ۱۳۶۱، در تهران بودم. اولین تماس با خانواده را، وقتی که در تهران بودم، با خانواده تماس برقرار کردم. که به من از وضع "عقیل" خبر دادند که حسابی شکنجه شده وحسابی وخیم است. در همان مدتی که دستگیر شده بود حسابی لاغر و چهره استخوانی، سرو صورت مصدوم و پاهای شکنجه شده وزخمی که به سختی راه میرفت. وقتی که از عراق خارج شدم، مجدداً با پدر و مادرم تماس گرفتم و از وضعیت "عقیل" پرسیدم. آنها کوتاه گفتند که ما به ملاقاتش میرویم ولی در تلفن از ما سؤال نکن. چون تلفن تحت کنترل است و ما را اذیت می کنند. "عقیل" تا سال ۱۳۶۶ در زندان "اوین" بود و خانواده ما چون شهرستان بودند وفاصله زیاد بود به همین ترتیب، هر ماه یکبار، پدرم یا مادرم و بیشتر مادرم به ملاقات او میرفت و او را می دید. طی تماسی در بهار سال ۶۷ با خانواده ام داشتم، گفتند؛ که "عقیل" را به زندان گوهردشت بردند. بعد از آن تاریخ من تماسی نداشتم تا اینکه اواخر تابستان ۶۷ با شنیدن خبر اعدام های گستره در ایران نگران شدم ونهایت در آبان ماه ۶۷ با پدر و مادرم تماس گرفتم. پدرم بهمین گفت: ما چهار (۴) تا پنج (۵) ماه به دنبال "عقیل" بودم و از او خبر نداشتیم وبه ما

ملاقات نمی دادند. برداشتم این استکه از خرداد ماه ۶۷ بود. پدرم توضیح داد که مادرت به طور مستمر به جلوی زندان "گوهر دشت" می رفت و به او جواب سر بالامی دادند، و هیچ جواب سر راستی نمی دادند که "عقیل" است یا نه. همراه مادر من، مادران دیگری هم بودند که یا از قائم شهر مازندران آمده و یا از شهرستان های دیگر و آنها هم به همین ترتیب عموماً بلا تکلیف بودند. در هفته آخر مهر ماه ۶۷، به پدر و مادرم گفتند: شما بروید جلوی زندان "اوین" و جوابی به آنها ندادند که چرا؟

پدرم آنگاه به جلوی زندان "اوین" رفت، در آنجا مقامات زندان یک ساک حاوی لباسها و یک ساعت شکسته را به پدرم دادند. به پدرم گفتند: «پسر شما "منافق" بود و با فتوای خمینی اورا کشتیم و این هم وسائش است بردار و برو». پدرم پرسید: «جسدش کجاست؟ جسد اورا بدهید» پاسداری که آنجا صحبت می کرد، برخوردی توهین آمیز کرد و گفت: «جسدی در کار نیست و از اینجا سریعتر بروید» و وقتی پدرم پرسید: که آدرس یا محل دفن اش کجاست؟ باهل دادن و تهدید کردند و گفتند: «از اینجا بروید و حق تجمع و مراسم ترحیم هم ندارید!» پدرم گفت: در آن زمان خانواده های دیگری هم جلوی زندان "اوین" بودند که به آنها هم همین خیر و ساک و وسایل بچه هاشون را دادند و گفتند از اینجا بروید! در سال ۱۳۷۰ یکی از اقوام نزدیک، فامیل پدرمی ام به نام "سیاوش مقیمی" به کمپ اشرف در کشور عراق آمد. سیاوش در سال ۱۳۷۰ به من گفت: از "عقیل" خبر داشت که هم از خانواده ام شنیده بود و هم در زندان اوین وقتی به ملاقات دو برادر زندانی اش به نام های "کریم الله مقیمی قاضی کلایی" و "قدرت الله مقیمی قاضی کلایی" که "قدرت الله" پزشک ارتش ایران و هر دو در "اوین" زندانی بودند! "کریم و قدرت" که از برادران سیاوش بودند در قتل عام زندان اوین در سال ۶۷ اعدام شدند. سیاوش به من گفت: که برادرش کریم که در زندان اوین بود، به سیاوش گفته بود: "عقیل" که تا سال ۶۶ در زندان اوین بوده، بسیار مقاوم و سر موضع و همواره زیر فشار بود. کریم همچنین به برادرش گفته بود: «که "عقیل" در اوین بود جزء تشکیلات مجاهدین در زندان و مورد احترام زندانیان بود. سیاوش هم به من گفت: که جسد عقیل را به خانواده ام ندادند و در نهایت یک ساک به خانواده داده اند. خبری هم از محل دفنش ندادند.»

دادستان: سئوالی از شما بپرسم: آیا شما می دانید که برادران "عقیل" حکمی گرفته بود یا نه؟

جعفر: «بله، "عقیل" به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود. من دنبال این بودم که بفهمم در سال‌های آخر (۶۶ و ۶۷) چه براوگذشت و چگونه اعدام شد؟ تا اینکه تعدادی از زندانیان جان به در برده از اعدام‌ها کم‌کم آزاد شدند و برخی از آنها به تدریج به اردوگاه اشرف آمدند...

دادستان: ببینید آیا شما می‌دانید که چرا برادرت به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود؟

جعفر: نخیر، دقیق اطلاع ندارم، اما دوستانش "حسین فارسی" و "مجید صاحب‌جم" که از شاهدان، همین پرونده در این دادگاه هم هستند و زندانی دیگری به نام "محمد سرخیلی" که او هم به ۱۰ سال حبس محکوم شده بود، او - در زندان اوین و گوهردشت با برادرم هم بند بود - او تا سال ۶۶ به همراه "عقیل" در زندان اوین بودند و در بهمن ۶۶ همراه با "عقیل" حدود ۲۰۰ زندانی دیگر از زندان اوین به زندان گوهردشت منتقل شدند. این سه تن یعنی "محمد سرخیلی"، "مجید صاحب‌جم" و "حسین فارسی" به من گفتند: که "عقیل" در سال‌های ۶۵ و ۶۶ در زندان اوین از مسئولان تشکیلات در زندان بوده است..»

دادستان: چه سال‌هایی گفتی؟

جعفر: سال‌های ۶۵ و ۶۶ که در زندان اوین بوده است! او با "جعفر اردکانی" که اعدام شد، هر دو در زندان از فعالان تشکیلات سازمان مجاهدین بودند

دادستان: آیا اطلاعاتی به تو داده می‌شود درباره اتفاقی که برای برادرت "عقیل" در زندان گوهردشت افتاد؟

جعفر: بله، بله خدمت تان عرض می‌کنم: "عقیل" در نوشتن بولتن خبری برای رفاه زندانیان مجاهد خلق فعال بوده، مقاومت می‌کردند و سروصع بودند. آنها را خیلی مورد ضرب و شتم قرار دادند و شکنجه می‌شد. در نهایت به دلیل همین فشارها این زندانیان در بهمن ماه سال ۶۶ دست به اعتصاب غذا می‌زنند!

دادستان: این اعتصاب غذا در زندان گوهردشت یا زندان اوین بوده است؟

جعفر: این آخرین ماهی بود که اینها در اوین بودند. این اعتصاب غذا در این زندان بوده است.

دادستان: سؤال من درباره گوهر دشت بود؛ آیا می دانی که در گوهر دشت برای برادرت در سال ۶۷ چه اتفاق افتاد؟

جعفر: همین سه زندانی که اسم بردم. به من گفتند: که که آنان را همراه "عقیل" ما رابه همراه ۲۰۰ نفر دیگر از اوین به گوهر دشت بردند. در ورودی زندان گوهر دشت، آنها را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند و شدیداً کتک می زدند و بعد به بند های فرعی مختلف فرستادند. طبق گفته "مجید صاحب جم" که هم بند "عقیل" در زندان گوهر دشت بوده و تا مرداد ۶۷ با هم در یک جا بوده اند. مجید به من گفت: "عقیل" را ۵ یا ۱۸ مرداد- بیشتر نظرش روی ۵ مرداد است- به "راهروی مرگ" و نزد "هیئت مرگ" برده اند.

دادستان: در چه ماهی؟

جعفر: بین ۵ یا ۱۸ مرداد سال ۶۷، مجید گفت: که بعد از آن روز دیگر ما "عقیل" و نفرات دیگری را که همراه او بودند، ما آن گروه را دیگر ندیدیم و شنیدیم که اعدام شدند. "حسین فارسی" و "محمد سرخیلی" هم تأیید کرده اند که بعد از این تاریخ دیگر "عقیل" را در زندان ندیده اند و اعدام شده بود.

دادستان: یک سؤال کوتاه دیگر؛ بعد از اینکه برادرت "عقیل" را به گوهر دشت بردند، آیا خانواده توانستند او را در گوهر دشت ملاقات کنند؟

جعفر: بله، همانطوری که در ابتدای صحبتم توضیح دادم: پدر و مادرم در گوهر دشت با او ملاقات کرده بودند و تا مرداد ۶۷ از او خبر داشتند و از خرداد ملاقات ها قطع شد!

دادستان: آیا به پدرت در باره جسدش اطلاعی دادند یا گواهی فوت و سندی به آنها دادند؟

جعفر: تاجایی که من اطلاع دارم محل دفن و مزارش را نگفتند. پدر و مادرم تا سال ها دنبالش بودند و احتمال می دادند، در محل خاوران در تهران دفن شده باشد اما من اطلاعی ندارم. برگه یا گواهی ای هم در باره فوت به آنان ندادند.»

دادستان: فکر کنم اشتباه فهمیدی: پدر و مادرت فهمیدند که کجا برادرت اعدام شده است؟ بله سؤال این بود که مسئولین زندان به پدر و مادرت گفتند: که برادرت در گورهدشت اعدام شده است؟

جعفر: بله، اینها فهمیده بودند و به زندان گورهدشت می‌رفتند ولی چیزی به اینها نمی‌گفتند و چند ماه به آنها جواب‌های سربالا می‌دادند! گفتم: به اینها ابتداء تا چند ماه یعنی خرداد تا مهرماه، وقتی به گورهدشت مراجعه می‌کردند جواب‌های سربالای دادند و جواب درست نمی‌دادند. در مهرماه 67 در جلوی گورهدشت، به طور تلویحی به آنها گفتند به زندان اوین بروید و وسائل پسران را تحویل بگیرید!

دادستان: مرسی از شما و سئوالات من تمام شد.

رئیس دادگاه: مرسی از شما و حالا باز نوبت وکیل مشاور است که سؤال بکند.

وکیل مشاور گیتا: جعفر می‌خواهم بپرسم: چرا به پدر و مادر شما می‌گویند: بروند و وسایل برادران را از زندان اوین تحویل بگیرند در حالیکه او در زندان گورهدشت زندانی بوده است؟

جعفر: من چون آن زمان می‌دانستم که برادرم در زندان گورهدشت است. چنین سؤال از پدر و مادرم نکردم اما خبر دارم که در مورد کسان دیگری هم همین کار را کرده بودند و وسایلشان را جلوی زندان اوین تحویل داده بودند.

وکیل مشاور گیتا: وقتی شما نام "مجید" را آوردی. آیا منظور از "مجید صاحبجم" در شهادتت، همان "مجید صاحبجم اتابکی" است؟

جعفر: "مجید صاحبجم" یکی از شاهدان پرونده دادگاه سوئد، یعنی همین دادگاه شماست که در هفته‌های آینده در همین دادگاه شهادت خواهد داد و در حال حاضر ساکن اردوگاه اشرف ۳ است.

وکیل مشاور گیتا: منظورم این است که کنترل کنم که نام فامیلی "اتابکی" این دو فرد یکی است یا نه؟ چون من فکر می‌کنم که این شخص را هم دارم و خودم موکل او هستم!

جعفر: بله! موکل شماست و شما هم او را دیده‌اید.

وکیل مشاورگیتا: درچه زمانی این دو نفر "مجید صاحبجم" و "حسین فارسی" برای شما تعریف کردند که برادران را دیده‌اند؟

جعفر: "حسین فارسی" ابتدای درسال ۷۴ به من گفت. بعد ها که من دنبال خبرهای دقیق تری بود و به آلبانی آمدم. سئوالات بیشتری کردم و با این اطلاعات، مطمئن شدم که چیزهای شنیده بودم، درست است. اما مجید و محمد دیرتر آمدند. وقتی ما در اشرف در عراق بودیم با هم بودیم و با هم به لیبرتی آمدم.

وکیل مشاورگیتا: باهم درچه دوره زمانی درکمپ اشرف درعراق بودید:

جعفر: "حسین فارسی" ازسال ۷۴ به اشرف آمده بود. اما "مجیدصاحب جم" و "محمدسرخیلی" دیرتر آمدند چون دیرتر از زندان آزاد شدند. وقتی ما در اشرف درعراق بودیم با هم بودیم و با هم به لیبرتی آمدم.

وکیل مشاورگیتا: ازچه زمانی تا چه زمانی، باهمدیگر درکمپ اشرف بودید؟

جعفر: ما تا سال ۹۲ که به لیبرتی بریم درکمپ اشرف یک با هم بودیم .

وکیل مشاورخانم گیتاهدینگ وایبری: مرسی جعفر، من سئوالاتم از شما تمام شد.

رئیس دادگاه : رئیس دادگاه ازدیگروکلای مشاورومدافع سوال کرد که آیا کسی ازجعفر سوالی دارد؟ واعلان داشت: درسالن ۳۷ دادگاه استکهلم کسی ازجعفرمیرمحمدی سوالی ندارد، اما کنت لوییس، وکیل مشاور که درآلبانی و درمحل استقرارشاهد حضوردارد، گفت که سوالی دارد.

رئیس دادگاه: اجازه طرح سوال را به وکیل مشاور "کنت لوییس" داد. خوب حالا آقای "کنت لو. بیس" که خودش درآلبانی است، سئوال بفرمایید!

وکیل مشاورکنت: جعفرمن فقط یک سوال ازتو دارم. شما گفتید: که تا سال ۱۳۶۱ درتهران وایران باقی بودید درسته؟ هنوزهم تا آن زمان با پدرومادران درارتباط بودید. آیا خانواده تو برای تو تعریف کردند که اتفاق‌های دیگری که برای دیگراعضای خانواده‌تان درسال‌های ۶۰-۶۱ افتاده، چگونه بوده است؟

جعفر: بله! من برادر دیگری دارم به نام "سید مهدی". متولد سال ۱۳۴۴ بود. او در فروردین سال ۶۰ هنگامی که دانش آموز ۱۵ سالش بود، بعد از توزیع مجله مجاهدین خلق، در خیابان قائم شهر دستگیر شد. این زمانی بود که طبق قانون جمهوری اسلامی اقدامات و فعالیت های تبلیغاتی از جمله توزیع نشریه مجاز بود. در قائم شهر مازندران اغلب مردم هوادار مجاهدین خلق بودند و ۱۰ هزار نسخه از نشریه مجاهد توسط دانش آموزان و دانشجویان در میان مردم پخش می شد.

وکیل مشاور کنت: حالا تعریف کن برای برادرت "مهدی" بعد از اینکه دستگیر شد، چه اتفاقی افتاد؟

جعفر: "مهدی" ۱۵ ساله ما را، همان زمان با تعدادی از دانش آموزان قائم شهری به زندان اوین منتقل کردند. او به دلیل اینکه سنش خیلی کم بود، - شما در نظر بگیرید- اوین یک زندان مخوف و "مهدی" هم ۱۵ سالش است. بسیار تحت فشار روانی، جسمی و انواع و اقسام شکنجه ها بودند. "مهدی" و دوستان اش را به اوین بردند و تکاهشان داشتند ولی صد ها تن از جوانانی که دستگیری شدند در همان زندان قائم شهر نگه می داشتند.

وکیل مشاور کنت: برادرت "مهدی" چه مدت زمانی در اوین بود؟

جعفر: در حدی که من اطلاع دارم "مهدی" از فروردین ۶۰ تا سال ۶۵، یعنی به مدت ۵ سال در زندان اوین بود. او در اثر فشارهای روحی و جسمی بیمار شده بود و در نهایت مجبور شدند سال ۶۵ آزادش کنند.

وکیل مشاور کنت: آیا تو اطلاع داری که حکمی به او ابلاغ شده بود یا نه؟

جعفر: من تا جائیکه اطلاع دارم ؛ خیر!

وکیل مشاور کنت: دیگر سئوالی ندارم!

رئیس دادگاه توماس ساندر: اعلام داشت در سالن ۳۷ دادگاه استکهلم کسی از شما سئوال ندارد. اما خود شاهد (شاکلی) مطرح کرد؛ آیا اجازه هست که موضوعی را درباره پدر و مادرم بیان کنم؟

رئیس دادگاه خطاب به او پرسید: کوتاه و مختصر است؟ ببینید ما در اصل از طرف دادگاه استکهلم سئوالی از تو نداریم و روند بازجویی به پایان

رسیده، اگر می خواهید موضوع کوتاهی درباره مادروپدرتان بگویید که کمک به شما باشد ، بفرمائید!

جعفر گفت: آخرین تماسی که من با پدرم از عراق داشتم، سال ۹۴ بود. پدرم به من گفته بود: که وقتی تو زنگ می زنی، تلفن های ما تحت کنترل است؛ بلافاصله عناصر وزارت اطلاعات با ما تماس می گیرند. و ما را اذیت می کنند. پدرم گفت: چون قائم شهر خیلی بزرگ نیست، آن زمان خانواده های هوادار مجاهدین بسیار اذیت می شدند و تحت کنترل بودند. پدرم در آن زمان ۹۰ ساله بود و مادرم ۸۵ ساله. پدرم می گفت: « که در زمان های مختلف شب و نصف شب به ما زنگ میزنند، از طرف انجمن وابسته به وزارت اطلاعات- به نام "انجمن نجات" به ما **زنگ میزنند** و با آنان تماس می گیرند و می گویند: که ما "سید عقیل" هستیم، ما "سید جعفر" هستیم و اذیت شان می کردند. ... یعنی که بچه های تان نجات پیدا کردند.»

رئیس دادگاه توماس ساندر: شما زیاد حرف زدید و جلسه مان تمام شده و شما هم تمام کنید.

متاسفم برای همه این اتفاقات شما ولی اینجا یک دادگاه است و ما یک مورد مشخص اتهام است که باید درباره آن بررسی بشود. چند دقیقه وقت داشتیم در اختیار شما گذاشتیم و حالا دیگر نمی توانیم ادامه بدهیم. اینجا هم کسی سئوالی از شما ندارد و جلسه تمام شد.

رئیس دادگاه توماس ساندر: ما هم از شما جعفر تشکر می کنیم که در روز دادگاه آمدید و شهادت دادید!

همچنین تشکر می کنیم از دادگاه آلبانی که این فرصت را در اختیار ما گذاشتند و کمک کردند که اینکار را انجام بدهیم.

جلسه امروز به پایان رسید و برای همه روز خوبی آرزو می کنیم.

بر پایه آنچه از اظهارات آقای "سید جعفر میر محمدی برنجستانی" روز جمعه ۲۳ مهر برابر پانزدهم (۱۵) اکتبر ۲۰۲۱ که عیناً در بالا انعکاس دادیم؛ خواستم، نکاتی را در باب این اظهارات یا شهادت شان از دادگاه داورس آلبانی به دادگاه استکهلم را بازنگری کنم.

در همین روز جمعه، رئیس دادگاه "توماس ساندر" گفت: «متأسفم برای همه این اتفاقات شما ولی اینجا یک دادگاه است و ما یک مورد مشخص اتهام است که باید درباره آن بررسی بشود.....» این بیان بغایت روشنگر است که "قاضی ساندر" به اصل موضوع و متهم پرونده چشم دارد و شهادت تبلیغاتی و پیچ در پیچ شعاری را قبول نمی کند!

مراجعه به تمامیت اظهارات رئیس دادگاه در قبال پاسخ شاکي به سوال وکیل مشاورش آقای "کنت لوییس" که در هماهنگی مشخص هر دو (وکیل و شاکي) و از پیش فراهم آمده بود، در روز شهادت آقای "جعفر میر محمدی" نشانگر عمق توجه و نشانه گذاری دادگاه است که هم بر محور "مورد مشخص اتهام" فردی با مشخصه "حمید عباسی" دادیار در تابستان سال ۱۳۶۷ و در زندان معین گوهر دشت است و دیگر هیچ!

سخن رئیس دادگاه "توماس ساندر" در برابر منظر ایدئولوژیک و تبلیغی آقای "جعفر میر محمدی" باید در یابیم که دادگاه است که بر پایه کیفر خواست دادستان، صحنه پیکار بیماندی است برای به محاکمه کشاندن جانیان این فاجعه ی دردناک، بویژه اعضاء پیشین "هیئت مرگ"، که امروز همچنان در کشور ما و بر جان و هستی مردمان جامعه ما حکم فرمایی می کنند، این حاکمان در کنار دستیاران و همکاران و عمله هایی دیروزی شان که امروز یکی از آنان با مشخصه "حمید عباسی" (نوری) در چنگ ما اسیرند و ما باید همه و همه سنگینی استدلال های خود را بر سر او بریزیم و از بلند پروازی و منزه طلبی گروهی و سازمانی خود پرهیز کنیم و دیگر هیچ!.

هر شاهد و شاکي و دادخواه امروزی و زندانی دیروزی، تا به امروز، این همه فرصت داشت که بنشیند و قصه خود ساز کند و بنویسد و کتاب نماید! و صد البته آنچه را که نگاشته در وسیع ترین سطح شبکه های مجازی، سایت ها و رسانه های شخصی و سازمانی و عرصه فعالیت های فردی خویش تبلیغات نماید و از خود و خانواده اش و رنج هایی که در طول این همه سال ها از قبل رژیم آدمی خوار جمهوری اسلامی ایران و جنایات صورت گرفته بر خود رفته، سخن براند و آنچه بر سرشان آمده به فریاد آورد!

بیگمان بازگویی و فاش‌گویی زندانی، خشم به خروش آمده اودر برابر دشمن، جایگاه شاکي و شهادتش رامشخص می نماید. مهم آنستکه این خشم را چگونه تبیین اش کنیم تا دشمن مان را بشکنیم و به زانویش درآوریم. نه اینکه وقت خود و دادگاه را بسوزانیم و آنرا به جولانگاه تبلیغاتی بدل کنیم که هیچ کمکی به پروسه دادرسی نمی کند .

شاکي و شاهدمان، باید بازتاب شرایط و موقعیت فعلی جنبش دادخواهی را دریابد و آنرا وسیله خود خواهی و جلوه فروشی این و آن نشناسد و نیک دریابد که باید با دیدی عمیق تریبه ریشه نابسامانی ها و پس ماندگی جامعه ما بیاندیشیم و از داوری های شتاب زده پرهیز نماییم .

بر پایه‌ی یادداشت‌های پیشینم با تاکید؛ بر آنم:

دادخواهی بر بنیاد حقیقت تعریف می گردد. تفاوت عظیمی است بین کسی که متهم است و کسی که می خواهد شهادت بدهد. شاکي و شاهد و شهادت اونباید بر مبنای داوری سیاسی وایدئولوژیک بنا گردد. مهم این است که جنایت کشتار خونین و تاریخی تابستان ۱۳۶۷ در این دادگاه به رسمیت شناخته شود و به جهانیان اعلام گردد که کلیت نظام جمهوری اسلامی بر پایه فتوای امام مرگ "خمینی" چنین جنایت دهشتناکی را در این زندان و دیگر زندان های سراسر ایران در آن تابستان خونین آفرینند و امروز هم با بی پروایی هرچه تمامتر، برپهنه جامعه ما حکومت می کنند و جنایت می آفرینند!

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه‌ی ایرانیان خفته در خاوران های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه‌ی اروپا که نماینده اش در جریان مضحکه‌ی نشست قاضی مرگ "ابراهیم رئیسی" بر تخت قوه‌ی اجرایی کشورمان ایران، مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده‌اند. باری کار ما از امروز (دهم اوت ۲۰۲۱) با دادگاه و محاکمه حمید نوری دراستکهلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه‌ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم!

جلسه بعدی دادگاه حمید نوری قرار است دوشنبه ۱۸ اکتبر / ۲۶ مهر برگزار شود. زمان شروع جلسه ساعت ۱۳:۳۰ بعد از ظهر به وقت محلی خواهد بود. در این جلسه صدیقه حاجی محسن، خواهر حسین حاج محسن

از هواداران سازمان راه کارگر، یکی از اعدام شدگان تابستان سال ۶۷ در زندان گوهردشت شهادت خواهد داد.
در جلسه روز جمعه ۱۵ اکتبر / ۲۳ مهر دادگاه حمید نوری به رئیس دادگاه اطلاع داده شد که شاکی و دادخواه خانم "صدیقه حاج محسن" که قرار بوده از کانادا شهادت بدهد، به استکھلم می آید و خودش در دادگاه حاضر خواهد بود. وکیل مشاور او به رئیس دادگاه اطلاع داد که او روز شنبه (دوروز پیش از برگزار شدن جلسه) در استکھلم خواهد بود.
تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکھلم

<https://drive.google.com/drive/folders/1-DDPT00mT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing>